

فکر میکنم برگزاری برنامه امشب، در مورد جامعه یهودیان ایرانی، بیانگر مطالبی بسیار قویست. شما میدانید که بر سر قوم ما چه آمد و شما میدانید که آنچه بر سر یهودیان هر کجای دنیا بیاید، بر سر همه یهودیان آمده است و شما میدانید که نه فقط یهودیان مردند بلکه یهودیان را از فرهنگشان محروم کردند. آنها را تحقیر کردند، خانواده شان را نابود کردند، آنها را از گرسنگی کشتند، بدن آنها را مورد آزمایشهای پزشکی قرار دادند، کودکان را از آغوش والدینشان بیرون کشیدند و والدین را در مقابل چشم فرزندان مورد شکنجه قرار دادند.

شما میدانید که صحبت در باره هالوکاست، صحبت از مطالبی است که هیچکس نباید بشنود یا ببیند و یا بداند که وقایع انقدر وحشتناکند که قابل باور نیستند ولی این وقایع برای قوم ما اتفاق افتاده اند، برای ما یهودیان اتفاق افتاده اند.

این بلاها نه فقط بخاطر تنفر دیگران از ما، بسرمان آمد بلکه بخاطر اینکه کسانی هم که میتوانستند ما را نجات دهند، اهمیتی ندادند.

بخاطر اینکه بی تفاوتی هم به نفرت دامن زد، کشورهای سراسر دنیا که میتوانستند کاری بکنند، نکردند. مناطقی که از قدرت برخوردار بودند، سکوت پیشه کردند و مردم به مسائل دیگر پرداختند و سواحل تقریباً تمام کشورهای بروی یهودیان بسته شد.

کشتی ها را حتی از امریکا بر میگرداندند، با علم به اینکه آنها بسوی کوره های اروپا برمیگردند و هیچکس جان بدر نخواهد برد.

ما یاد آنها را گرامی میداریم نه فقط چون مهم است که بیاد داشته باشیم بلکه به این جهت که وقتی میگوییم دیگر هرگز، منظورمان اینست که میفهمیم بی تفاوت بودن دنیا چه معنی دارد و این که ما فقط نمیخواهیم دنیا در مقابل رنج یهودیان، بلکه در برابر رنج بردن مردم تمام دنیا بی تفاوت باشد و این که این نوع گرسنگی، شکنجه، درد، غارت و ظلمی که به قوم ما روا داشتند زمانی اتفاق می افتد که انسانهای دیگر هم اهمیت نمیدهند.

بیاد می آورم داستانی را که پدرم در کودکی برایم تعریف میکرد. یکی از همکارانش در فیلادلفیا سالها پیش یک سری کتاب تلمود میخرد و آنها را در گاراژ

منزلش نگاه میدارد. هرگز به آنها نگاه نکرده بود تا اینکه یک روز که باران میبارید و سقف گاراژ چکه میکرد، دوید تا کتاب ها را نجات دهد. آنها را باز کرد تا ببیند آب به آنها صدمه نزده باشد. در یک صفحه نوشته ای دید که میگفت نام من اینست و من در این شهر زندگی میکنم. من میدانم که نازیها دارند میآیند، من تا این صفحه را خوانده ام. خواهش میکنم اگر شما این کتاب را یافتید بقیه اش را بجای من بخوانید. این نوشته نماد زندگی های قطع شده است.

شما و من هر دو میدانیم و میتوانیم در اینجا بگوییم که یهودیان قومی فوق العاده با استعداد و باهوش بوده اند. آیا میتوانید تصور کنید که ما در کوره های آشویتس چه از دست دادیم؟ دانشمندان، پزشکان، نویسندگان، شعرا، بازرگانان و..... این که بشریت بخاطر بی تفاوتی چه از دست داده، غیر قابل محاسبه است.

اکنون همانطور که کنسول اسرائیل یادآوری کردند، ما در مکان متفاوتی زندگی میکنیم ولی میدانیم که در قرن بیستم دو واقعه اتفاق افتاد که همه گفتند دیگر هرگز نباید تکرار شود. یکی هیروشیما و استفاده از بمب هسته ای بود که مردم گفتند که دیگر نباید از بمب هسته ای در دنیا استفاده شود و دیگری هالوکاست بود، دیگر نباید مردم دنیا نابود شوند.

و شما توجه دارید که تهدید یک ایران هسته ای، هر دوی آنها را با هم زیر پا میگذارد، یعنی هالوکاست و بمب هسته ای با هم. این بدترین نوع سلاح است که بشر شناخته تا بدترین کاری را که تا بحال انجام داده، بانجام برساند. بنابراین من به یادتان میآورم که بسیاری از مردمان در دنیا بودند که صدایشان را هرگز کسی نشنید و ما باید بجای آنها صحبت کنیم. یهودیانی بودند که هرگز فرصتی را که ما داریم نداشتند تا کاری را که ما اکنون انجام میدهیم بانجام برسانند؛ پس ما باید برای آنها دعا کنیم، بجای آنها بیاد بیاوریم و بجای آنها بجنگیم. نه فقط بخاطر یهودیانی که زنده اند، بلکه برای آنهایی که شانس زنده ماندن را نداشتند. برای تمام کسانی که در فیلم شروع برنامه دیدید که هتیکوا میخواندند و در روز آزادی به خاطر شکنجه ها، گرسنگی، شیوع بیماری درکمپ ها و عدم مقاومت بدنشان در برابر عفونت ها تاب نیاموردند و مردند.

بازمانده بودن مسئولیت سنگینی است ولی ما بازمانده ایم، اگر هیتلر پیروز میشد، فکر میکنید چه بر سر یهودیان ایران می‌آمد؟ میدانید اگر هیتلر زنده مانده بود خیال داشت موزه ای از یک قوم مرده بسازد زیرا تصمیم داشت آنچه را بر سر یهودیان اروپای شرقی آورده بود، بسر یهودیان همه جای دیگر دنیا بیاورد. بنابراین وظیفه ای که بر دوش همه ماست بسیار سنگین است. همه ما باید نه فقط آنچه را که اتفاق افتاد، بلکه آنچه که میتوانست اتفاق بیفتد را به خاطر بسپاریم. اگر ما اهمیت ندهیم، اگر پست خود را ترک کنیم و اگر بگذاریم دنیا بخواب رود، این فجایع دوباره تکرار خواهد شد.

متجاوز از یک ملیون کودک، بله کودک، در دوران هالوکاست کشته شدند که ما نمیدانیم میتوانستند چه شخصیت هایی بشوند ولی ما میتوانیم نظری اجمالی بیفکنیم و آن چیز است که میخواهم امشب شما را با آن ترک کنم.

در تِرزینشتات محلی بود که فقط کودکان را یه آنجا میفرستادند. زمانی که کمپ آزاد شد، تخته های کف کمپ را کردند و از زیر آنها نقاشیها و اشعاری را که کار کودکان کمپ بود پیدا کردند. سالها پیش همه آنها در کتابی به نام "من هرگز پروانه دیگری ندیدم" جمع آوری شدند. این شعری بود که آنرا حفظ کرده بودند و اینطور شروع میشد:

من هرگز پروانه دیگری ندیدم،

آن آخری بود که به رنگ زرد تند روشن و درخشان دیدم

ولی ما میدانیم که سراینده آن شعر، در حقیقت هرگز پروانه دیگری ندیده بود زیرا در تِرزینشتات کشته شده بود. ما نه فقط قوم خود را بیاد میآوریم بلکه روحشان را ارج می نهیم.

میخواهم شما را با شعر دیگری ترک کنم، یک دختر یا پسر، نمیدانیم. ده، دوازده و یا چهارده ساله، نمیدانیم. ولی این مطلبی است که آن کودک باید هفتاد سال پیش، از میان جهنم به ما می گفت. این است آنچه او نوشته است:

او این دنیا را اصلا نمی شناسد.

او که در لانه اش میماند و هرگز بیرون نمیرود.

او نمیداند بهترین چیزی که پرندگان می شناسند چیست یا من در باره آن چه میخوام بخوانم.

دنیا پر از چیزهای دوست داشتنی است.

وقتی قطرات شب‌نم روی چمنها می درخشند و زمین سرشار از نور صبح است،

یک پرنده سیاه روی یک بوته میخواند تا به سپیده دم پس از شامگاه درود بفرستد

و آن زمانی ست که من میدانم زندگی چقدر خوب است

سعی کنید تا قلبتان را بسوی زیبایی‌ها بگشایید،

روزی به جنگل بروید و از خاطرات، یک حلقه گل بیافید

و بعد اگر اشک جلوی چشمتان را گرفت،

در خواهید یافت که زنده بودن چه با شکوه است.

ما که زنده هستیم، آیا میتوانید تصور کنید که امکان ادامه حیات برای او چقدر میبایست باشکوه جلوه میکرده؟ اما حتی در تِرزینشتات آن کودک یهودی به ما میگفت که زندگی کردن چه باشکوه است و چه حالی است وقتی که از دیدن زیبایی‌های دنیا بگریه میفتیم. ما به او مدیونیم. به کودکی که آن شعر را نوشت و میدانست که زیستن چه با شکوه است ولی نماند تا زندگی کند.

پس بیایید فراموش نکنیم و آرام ننشینیم و به خواب نرویم. بیایید تا هوشیار و قوی باشیم، در اسراییل و در اینجا، تا دیگر هرگز کودکی مجبور نشود از پشت میله‌ها شعری بنویسد.

تا دیگر هرگز هیچ یهودی مجبور نباشد به دنیا بنگردد و بپرسد که چرا آنها بی تفاوتند؟

تا اینکه دیگر هرگز، یعنی دیگر هرگز هرگز